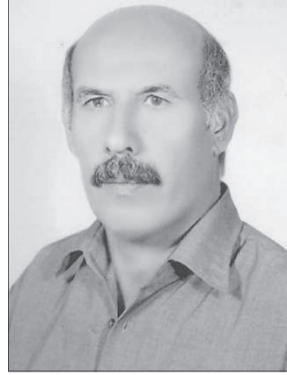


☑ زنده یاد محسن پزشکیان

ز چشم می‌بری پروانه‌ی خوابی تو پنداری
ز دستم می‌گریزی نقش بر آبی تو پنداری
پریشان گرد و حیران و مشوش، خسته، سرگردان
نگاه آهوی تنهای بی‌تابی تو پنداری
گزیر از با تو بودن نیست پای رهگذارم را
به شط‌های شب، مرز پایا بی تو پنداری
خدا را با تو من گم می‌کنم میخانه‌ی خود را
شراب کهنه‌ی مردافکن نابی تو پنداری
گل رازی و بازی بر فراز جنگل خوابم
چراغ باغ شب، فانوس مهتابی تو پنداری
به بویت خو گرفتم هندوی افسانه گوی من!
گل افیونی صحرای پنجابی تو پنداری



شعری به لهجه کازرونی

یاد زهسونا بخیر

☑ لطفعلی بهره‌دار

یادتن بارو می یومه، شترک هی میزه او؟
تاق توروق گره تراق، تو آسمونا میزه دو؟
یادتن که نوذونا سرشو تو سر هم شده بی؟
به‌دیشم ابر سیا می رفت و جاش می یومه نو؟
یادتن چل تو گرن زدیم که بارون واداره؟
سی و پنش تاش مو شمردم، باقیشم گفتم به‌هو!
یادتن آس آخورک، تو دیگ پلُفتک میزه در؟
وخت خوردیش خودت رختی تو طرف، کشید جلو؟
یادتن که آسیمون سی تو وا مو گریه میکه؟
شو که شه، آسوز سرما، تو چیشامو نومه خو؟
یادتن تاق خونمو، زمسونا چکه میکه؟
هر لیش که سیل می کردی، شده بی «تنگ تیکو»!
او داغک، رو تش منقل یادتن که غل میزه؟
تلیتش و نون تنک، مژه میدا، بهض پلو؟
یادتن تنگسه بازی، بهد بارون تو شلا؟
هی می گفتم نکوتم، بازی کشوندی تو تا شو؟
یاد زهسونا بخیر، و رسم خوب شهرمو
که شوا قصه میگفتن آدما، دور آلو
عامو «لطفلی»! دمت گرم و ای یاد قدیمات
الا تو سی ما بیگی که قدیمایطو اوطو



قافیه باران

☑ لاله ایرانی

قلم به دست رسیدم، که نیزه بردارم
قلم به قطره‌ی خونی عزیز می‌ریزد
و شعر... شعر من اینجا، دوباره می‌لرزد
و زخم‌های قلم، روی میز می‌ریزد
□
دل گرفته از این عقده‌های پوشالی
مرددم که بگویم... مباد، شعر سکوت!
تمام ترسم از این لفظ‌های جنجالی است
هزار علقمه دست تو داد، شعر سکوت
□
تو پای بند زمینی که کربلا شده بود
و می‌روی و دلت توی شهر پابرجاست
تمام قافیه‌ات، دختری که می‌گرید
و مادری که نگاهش به معجزات خداست
□
و برگ می‌زنم و بیت بیت شعرت را-
یکی یکی، همه را توی صفحه می‌کارم:
«لالا لالا... گل لاله، لالا لالا، مادر
تو را چگونه به دست خدات بسپارم؟!»
□
و باز پشت سرت، یوسف که می‌میرد
جنازه می‌شود و بی جواب می‌افتد
هزار تیغ عطش سمت هر چه هایل است
کجای شعر سکوت در آب می‌افتد؟
□
نوای العطش از سوی خیمه می‌آید
من اشک می‌شوم و قطره قطره می‌بارم
میان من و تو صدها شکوفه می‌شکند
و دست سبز تو را، توی عرش می‌کارم
□
گلایه‌های تو در عرش، حجله می‌بندند
چقدر فاصله داری که جاودانه شوی
پر از گناه نکرده، چه اتفاق بدی است-
که لابلای کلامت پر از بهانه شوی
□
و می‌رسم به همان جا، تو خوب می‌دانی
همیشه آخر این قصه شور تاریخ است
تمام می‌شود و برگها عطش دارند
دوباره شور حسینی، حضور تاریخ است
□□□
بیار...! قافیه، باران... که آب کم دارند
رسیده‌های غریبی که زود می‌افتند
بخواه... تا که بیاری به روی غریبان
رسیده‌ها همه‌شان هر چه بود می‌افتند
□
و کاش بیت نخستین شروع می‌کردم
قلم به دست رسم تا که نیزه بردارم
تمام کربلا شور و عالمی دارد
و توی بیت نخستین، حسین کم دارم



به یاد احمد عزیزم

☑ زنده یاد سهیلا یونسی

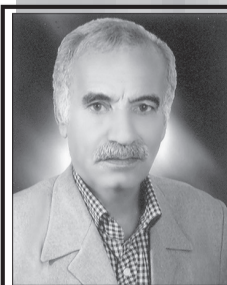
پسرم خانه من بی رخ تو زندان است
قسمتم خون جگر، آه و غم و افغانست
احمد، طاقت این داغ مرا سنگین است
دامن از خون دو دیده به خدا رنگین است
پسرم، این چه رهی بود که تو پیمودی
چه سفر بود که عزم وطنت نمودی
احمد، چشم به در دوخته‌ام باز آیی
شمعی از بهر تو افروخته‌ام باز آیی
احمد، خون به دل باب و برادر کردی
جامه سوگ تو در پیکر خواهر کردی
پسرم، بود امیدم که کنم دامادت
حجله‌ای بندم و سازم به خدا دلشادت
همه صیاد ز دریا رسیدند به هدف
دست دریاست که برده در من را ز صدف
تو به سرمنزل مقصود رسیدی به شتاب
من دلخسته نشاندی به عزا و به عذاب



بی بودنت

☑ مهتاب خواجه‌ای - قیر

تو خود منی
به خویشتن خویش عشق دارم
حسی لذت بخش به قلبم کام می‌دهد
مدام زمزمه دارد بی بودنت جهنم می‌شوم



منتظر آثار و مطالب شما هستیم

لطفاً جهت چاپ آثار در این صفحه، مطالب خود را با خط خوانا (ترجیحاً تایپ شده)، با ذکر نام و نام خانوادگی، سن و تلفن تماس در یک روی کاغذ نوشته و به دفتر روزنامه ارسال نمایید. ضمناً مطالب ارسالی، برگشت داده نمی‌شوند.

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح‌پذیر